

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

در آیه هفتم از سوره مبارکه آل عمران بحث در عاطفه یا استینافه بودن «واو» است. اگر «واو» را عاطفه بدانیم باید بگوئیم آیه در مقام بیان این مطلب است که چه کسانی تأویل کتاب را می‌دانند. ضمن این‌که باید بگوئیم فقط خداوند متعال و راسخین در علم تأویل کتاب را می‌دانند.

اما اگر «واو» استیناف باشد هر چند تعبیر «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» دلالت بر حصر دارد اما از آیه محل نمی‌توان استفاده نمود که گروه دیگری نیز علم به تأویل دارند یا خیر؟! طبق این احتمال آیه فقط می‌فرماید: گروهی از مردم در مواجهه با محکmat و متشابهات هر دو را أخذ نموده‌اند. در مقابل گروه دیگر تنها به سراغ متشابهات رفته و محکmat را رها می‌کنند.

دیدگاه مرحوم علامه بلاغی (ره) (تفسیر آلاء الرحمن)

مرحوم بلاغی (ره) برای اثبات عاطفه بودن واو دلیلی عقلی را اقامه نموده و می‌فرماید: لازمه این‌که راسخون در علم عطف به قبل نشده باشد و در نتیجه بگوئیم تأویل متشابه تنها نزد خدای تبارک و تعالی می‌باشد این است که معنای آیات متشابه برای هیچ شخص مشخص نباشد و در نتیجه از آن‌جا که بر نزول آیات مذکور اثری مترتب نیست پس نزول آن‌ها لغو خواهد بود. اما اگر علم آیات متشابه نزد پیامبر اکرم و حضرات معصومین علیهم السلام نیز موجود باشد، موجب لغویت نیست.

به بیان دیگر اگر واو عاطفه نباشد به این معنا است که تأویل آیات متشابه را غیر از خدا کسی نمی‌داند، پس آیات متشابه فقط مستمسکی برای فتنه‌جویی فتنه‌جویان خواهد شد، حال آن‌که این مطلب به هیچ وجه قابل قبول نیست.^[1]

بررسی دیدگاه مرحوم علامه بلاغی (ره) (تفسیر آلاء الرحمن)

دو پاسخ به این نظریه می‌توان بیان نمود:

پاسخ نخست: چنین به نظر می‌رسد این‌که خدای متعال از ابتدا بفرماید تأویل قرآن نازل شده تنها در اختیار من است مواجه با اشکال نیست؛ با این توضیح که اگر واو استیناف باشد، هر چند علم به آیات متشابه نزد خدای متعال است، اما آیات متشابه با ارجاع به آیات محکم معنا دارند، پس نزول محکmat لغو نخواهد بود.

پاسخ دوم: همان‌گونه که در آیات متعدد اثبات شده است که علم غیب تنها نزد خدای متعال است و در مقابل برخی دیگر از آیات

می‌فرمایند: این علم نزد افراد خاص و به اذن الهی نیز وجود دارد، ظهور آیه محل بحث نیز دال بر انحصار بوده و در نتیجه اثبات می‌شود تأویل قرآن کریم تنها خداوند متعال است. اما از آیات دیگر به خوبی استفاده می‌شود که علم وجود مبارک پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) متصل به علم خدای تبارک و تعالی است و در نتیجه ایشان نیز مانند خداوند متعال علم به تأویل دارند.^[2]

دیدگاه مرحوم علامه معرفت (ره) (التمهید)

مرحوم معرفت (ره) دلیلی را به عنوان دلیل مهم ذکر نموده که در کلام مرحوم بلاغی (ره) به عنوان قرینه سیاقی ذکر شده است. ایشان می‌فرماید: از باب قرینه مناسبت حکم و موضوع مقصود از تعبیر «الراسخون فی العلم» گروهی خاص است نه تمام مومنان یا تمام افرادی که در قلوب آن‌ها زیغ وجود دارد، زیرا عنوان راسخان در علم با معرفت کامل در ارتباط است و به هر کسی نمی‌توان راسخ در علم گفت. همان‌گونه که در تعبیر «العلماء باقون ما بقی الدهر» نیز علت باقی ماندن عالم علم است.

به بیان دیگر با توجه به قاعده «تعلیق الحکم بالوصف مشعر بالعلیه» باید بگوئیم موضوع مطلق مومنین قرار داده نشده است بلکه می‌فرماید: کسانی که راسخ در علم هستند، در نتیجه باید واو را عاطفه بدانیم. آیه نیز با تعبیر «آمنّا» دال بر این مطلب است؛ یعنی فرد باید معرفت کامل داشته باشد تا در مرحله بعد بتواند ایمان بیاورد و اگر چنین نباشد ایمان کورکورانه خواهد بود. در نتیجه راسخون با خداوند متعال باید در علم به تأویل مشترک باشند.^[3]

بررسی دیدگاه مرحوم علامه معرفت (ره) (التمهید)

چنین به نظر می‌رسد اگر مقصود از راسخان در علم پایین‌ترین مرتبه علم بوده و حتی افرادی که به خدای متعال ایمان دارند و نزول آیات قرآن کریم اعم از محکم و متشابه را از طرف خدای تبارک و تعالی می‌دانند را شامل شود، به این معنا نیست که ایمان آن‌ها ایمان کورکورانه باشد، تا در مرحله بعد بگوئیم اگر راسخ در علم، علم به تأویل نداشت ایمانش مانند ایمان شخص کور است. چرا که ایمان این اشخاص به مرحله یقین رسیده و همین مقدار کافی است. در نتیجه اگر واو استیناف باشد هم مناسبت بین مسند و مسند الیه موجود است. البته بنا بر عطف مناسبت قوی‌تر و بنا بر استیناف مناسبت ضعیف‌تر است اما نه تا این درجه که بگوئیم هیچ مناسبتی وجود ندارد.

به بیان دیگر اگر واو استیناف باشد، علت ایمان آوردن وجود یقین نسبت به وجود خدای متعال و نزول قرآن کریم در این افراد است چون معنای رسوخ علم عدم تردید در اعتقاد می‌باشد و نوعی فضیلت محسوب می‌شود.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم علامه معرفت (ره) (التمهید)

مرحوم معرفت (ره) در ادامه کلامی از فخر رازی را نقل نموده است. وی می‌گوید: آیه در مقام مدح راسخان در علم است همان‌گونه که در آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» بدون اشاره به رسوخ علم چنین اشاره‌ای شده است.

این بیان اشاره به مثانی بودن قرآن کریم است؛ یعنی مضمون هر آیه در آیه‌ای دیگر نیز وجود دارد. همچنین تکرار قصه‌های قرآن کریم نیز از این باب است.

فخر رازی در ادامه می‌گوید: لازمه این‌که واو عاطفه باشد این است که راسخان در علم تأویل قرآن را بدانند حال آن‌که در ادامه خداوند متعال مسئله ایمان را مطرح نموده است و مدح در آیه بی معنا خواهد شد چون علم به تأویل پس از مرحله ایمان داشتن به کتاب است؛ مانند این‌که بگوئیم هر شخصی قوه اجتهاد دارد می‌تواند رساله عملیه را نیز بخواند.

اما اگر واو استیناف باشد، به خوبی مدح قابل اثبات است؛ به این بیان که خداوند متعال می‌فرماید: راسخان در علم به اصل نزول، محکم و متشابه قرآن ایمان دارند.

هر چند به نظر ما استدلال فخر رازی در این بحث تام است اما مرحوم معرفت (ره) در مقام اشکال می‌فرماید: «لیس کل من عرف الحق اعترف به» و اشاره به آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»^[4] دارند.

از ایشان جای تعجب است چون آیه محل بحث در مورد ائمه معصومین علیهم السلام بوده و طبق این بیان باید بگوئیم آن حضرات که تأویل به قرآن دارند توسط خداوند متعال با این مضمون که ایمان به کتاب من دارند مدح شده‌اند.

ایشان سپس می‌فرماید: «و المدح على الإيمان عن بصيرة أولى من المدح على إيمان أعمى.» ظاهراً ایشان ایمان اعمی را در فرض استیناف مفروض گرفته‌اند در حالی که صحیح نیست و به نظر ما اشکال فخر رازی قابل جواب نیست.^[5]

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ أَيُّ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَمْ تَثْبِتْ لَهُمْ فِي الْعِلْمِ قَدَمٌ بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَلَمْ يَسْلُكُوا إِلَّا دَحْضَ الْجَهْلِ بَزِيغِ الْأَهْوَاءِ وَ لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْمَتَشَابِهِ الَّذِي عِنْتَهُ الْآيَةُ خِلَافٌ كَبِيرٌ وَ إِنْ خَلَطَ بَعْضُهُمْ فِي مَحَلِّ النِّزَاعِ فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقِفُ فِي الْآيَةِ عَلَى لَفْظِ الْجَلَالَةِ وَ يَسْتَأْنِفُ قَوْلَهُ تَعَالَى وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ بِأَنْ يَكُونَ الرَّاسِخُونَ مُبْتَدَأً وَ خَبْرُهُ يَقُولُونَ آمَنَّا فَيُخْرِجُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ عَنْ فَضِيلَةِ الْعِلْمِ بِالتَّأْوِيلِ وَ يَحْطُمُونَ عَنْ رَتْبَةِ اسْتِحْقَاقِهَا وَ نَوَّهَ بِهَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ فِي هَذَا السِّبَاقِ الْمَشْرُوقِ إِذْ وَصَفَهُمْ فِي طَرْدِهِ بِالرَّسُوخِ فِي الْعِلْمِ. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ قَالَ بِعُطْفِ «الرَّاسِخُونَ» عَلَى لَفْظِ الْجَلَالَةِ. وَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّتْ آلَاؤُهُ فَتَحَ لِلرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ بَابَ الْعِلْمِ بِالتَّأْوِيلِ بِلُطْفِهِ، وَ كَرَّمَهُمْ بِهَذِهِ الرَّتْبَةِ بِتَعْلِيمِهِ.» آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 256.

[2]. به نظر ما بهترین و پرمطلب‌ترین کتاب در رابطه با علم غیب، کتابی است که مرحوم مرحوم والد ما با مرحوم آیت الله اشراقی داماد مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالی علیهم به نام پاسداران وحی به رشته تحریر در آورده‌اند. این کتاب در پاسخ به کتاب شهید جاوید است. مبنای کتاب شهید جاوید بر این اساس است که در حادثه عاشورا امام علیه السلام علم به انتهای کار نداشتند.

مرحوم والد ما رحمه الله می‌فرمود: به صاحب این کتاب گفتیم از آنجا که کتاب شما اشکالاتی دارد، جلسه‌ای بگذاریم و در رابطه با آن‌ها صحبت نمایم. چند وعده گذاشته شد اما در تمام آن‌ها خلف وعده اتفاق افتاد تا این‌که ما به این نتیجه رسیدیم اشکالات مطرح شده در اندازه یک کتاب است و در نتیجه کتاب پاسداران وحی منتشر شد.

اگر یک شیعه - چه رسد به یک طلبه - مفهوم حقیقی علم امام معصوم 7 را نداند از ولایت که تمام دعوای بعد از پیامبر اکرم 6 در مورد آن می‌باشد چیزی نفهمیده‌است. در تمام طول زندگی ائمه معصومین : هر سؤالی از ایشان می‌شد هیچ وقت نمی‌فرمودند صبر کنید من تأمل یا مراجعه داشته باشم، بلکه سریع پاسخ را ارائه می‌دادند. به قول مرحوم والد رحمه الله ما ائمه : ما نزد کدام استاد درس خوانده‌اند؟ کجای تاریخ دارد که امام صادق 7 حتی در دوران کودکی نزد فلان آدم فلان کتاب را خواند؟ یا فلان علم را تحصیل نمود؟

جای تعجب و تأسف است که آن حضرات حقیقت و تجسم قرآن بودند و اگر تمام علمای زمان در معنای آیه‌ای متحیر می‌ماندند

ایشان آنرا بیان نموده و عالم به شأن نزول و خصوصیات بودند، اما در عین حال شیعه که پیرو این ائمه است را متهم به تحریف قرآن می‌کنند.

[3]. «قال الشيخ أبو على الطبرسى: «و مما يؤيد هذا القول- أى أن الراسخين يعلمون التأويل- أن الصحابة و التابعين أجمعوا على تفسير جميع آى القرآن، و لم نرهم توقفوا على شىء منه لم يفسروه بأن قالوا: هذا متشابه لا يعلمه إلا الله». و قال الإمام بدر الدين الزركشى: «إن الله لم ينزل شيئاً من القرآن إلا لينتفع به عباده، و ليدل به على معنى أرادته، و لا يسوغ لأحد أن يقول: إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) لم يعلم المتشابه. فإذا جاز أن يعرفه الرسول (صلى الله عليه و آله) مع قوله: «و ما يعلم تأويله إلا الله» جاز أن يعرفه الربانيون من صحابته، و المفسرون من أمته. أ لا ترى أن ابن عباس كان يقول: أنا من الراسخين فى العلم. و لو لم يكن للراسخين فى العلم حظ من المتشابه إلا ان يقولوا: «أمنّا» لم يكن لهم فضل على الجاهل، لأن الكل قائلون ذلك. قال: و نحن لم نر المفسرين إلى هذه الغاية توقفوا عن شىء من القرآن، فقالوا: هذا متشابه لا يعلم تأويله إلا الله. بل أمرّوه على التفسير حتى فسروا الحروف المقطعة». أما بالنظر إلى ذات الآية، فلعلّ دلالتها على التشريك واضحة، إذ من الضرورى لزوم رعاية المناسبة القريبية بين عنوان «المسند إليه» و فحوى مدلول «المسند»، و ذلك فيما إذا تعنون المسند إليه بوصف خاص، فإنّه يجب- حينذاك- من مراعاة ما بين هذه الصفة، و الحكم المترتب على ذى الصفة من علاقة سببية أو شبهها، و هى التى لاحظها علماء الفنّ فيما أثر منهم: «مناسبة الحكم و الموضوع». و هذا كقولنا: «العلماء باقون ما بقى الدهر» حيث كانت خاصية صفة العلم و آثاره البناءة، هى التى تستدعى الخلود للعلماء». التمهيد فى علوم القرآن، جلد : 3، صفحه : 39.

[4]. نحل، 83.

[5]. «و اعتراض ثالث- هو أقوى حجة اعتمدها الامام الرازى- قال: «ان الله مدح الراسخين فى العلم بأنهم يقولون: آمنّا به. و قال فى أول سورة البقرة: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ [4]. فهؤلاء الراسخون لو كانوا عالمين بتأويل ذلك المتشابه على التفصيل، لما كان لهم فى الايمان به مدح، لأن كل من عرف شيئاً على سبيل التفصيل، فانه لا بد أن يؤمن به. إنّما الراسخون فى العلم هم الذين علموا بالدلائل القطعية أن الله تعالى عالم بالمعلومات التى لا نهاية لها، و علموا أن القرآن كلام الله تعالى، و علموا أنّه لا يتكلم بالباطل و العبث. فإذا سمعوا آية و دلت الدلائل القطعية على أنّه لا يجوز أن يكون ظاهرها مراداً لله تعالى، بل مراده منه غير ذلك الظاهر، ثمّ فوّضوا تعيين ذلك المراد إلى علمه، و قطعوا بأن ذلك المعنى- أى شىء كان- فهو الحق و الصواب، فهؤلاء هم الراسخون فى العلم بالله، حيث لم يزعزعهم قطعهم بترك الظاهر، و لا عدم علمهم بالمراد على التعيين، عن الايمان بالله و الجزم بصحة القرآن». قلت: ليس كل من عرف الحق اعترف به و أذعن له، قال تعالى: يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمْ الْكَافِرُونَ. هذا، و المدح على الإيمان عن بصيرة أولى من المدح على إيمان أعمى».